

چرا باید فارسی را پاس بداریم؟

در این نوشته می‌خواهم بگویم که چرا بهتر است واژه‌های فارسی را هر چه بیشتر در گفتار و نوشتارمان به کار ببریم. دلیلی که برای این موضوع خواهم گفت، هیچ ربطی به صیانت از ادب و فرهنگ و زبان این سرزمین و... ندارد، بلکه مستقیماً به بهره‌ای که ما از زبان می‌بریم برمی‌گردد. یعنی می‌گویم که اگر ما واژه‌های فارسی را به کار ببریم، سخن گفتن و نوشتن و فکر کردن برای خود ما آسان‌تر خواهد شد. این به خاطر به‌کاربردن ساختار زبان فارسی در ساختن واژه‌هاست.

برای ما که در یک رشته علمی درس می‌خوانیم، فارسی نوشتن حتی شاید مشکل‌تر از هر کس دیگری باشد. ما با انبوهی از مفاهیم علمی سروکار داریم که نه تنها جایگزین فارسی آن‌ها در نوشته‌های علمی رایج نیست، بلکه گاهی هیچ جایگزینی هم وجود ندارد. ما هر روز با انرژی، پتانسیل، آنتروپی، ولتاژ، رآکتانس، سلونوئید و صدها واژه دیگر مواجهیم و شاید تصور این که به جای آن‌ها جایگزین فارسی‌شان را به کار ببریم، برایمان خنده‌دار یا تحمل‌ناشدنی باشد.

یک نکته انکارناشدنی هست و آن این که بعضی از این واژه‌ها چنان با نوشته‌های علمی فارسی درآمیخته‌اند که زدودن آن‌ها از این نوشته‌ها شاید ناممکن باشد. برای رهاشدن از این مشکل، یک اصل محافظه‌کارانه را در اینجا می‌پذیریم؛ این که فقط درباره واژه‌هایی حرف می‌زنیم که هنوز هیچ جایگزین رایجی (چه فارسی و چه بیگانه) در زبان روزمره یا علمی ما ندارند، مثلاً واژه‌هایی که به مفهوم‌هایی برمی‌گردند که به تازگی پدیدآمده‌اند. (مثلاً شش‌هفت سال پیش که تلفن همراه تازه به ایران آمده بود، واژه SMS هنوز ناشناخته بود، که البته الان دیگر این گونه نیست.) پس هنگام خواندن این نوشته یادتان باشد که اگر با خودتان می‌گویید: «این واژه به قدری در فارسی جا افتاده است که هیچ جوری نمی‌شود تغییرش داد»، بدانید که من هم در بسیاری از موارد با شما موافق هستم. بحث من فعلاً درباره واژه‌های تازه است، هرچند که این موضوع از اهمیت این نوشته درباره واژه‌های بیگانه‌ای که در فارسی جالفتاده‌اند نمی‌کاهد.

برای عینی‌شدن نوشته‌ام با چند مثال خاص ادامه می‌دهم. به واژه‌های «ساعت‌گرد» و «پادساعت‌گرد» توجه کنید. این دو واژه در نوشته‌های علمی و فنی برای مشخص کردن جهت چرخش اجسام به کار می‌روند. جایگزین انگلیسی آن‌ها به ترتیب clockwise و counterclockwise است. می‌خواهم ساختار درونی پادساعت‌گرد را بشکافم تا ببینم که از چه بخش‌هایی ساخته شده است:

پادساعت‌گرد = پاد + ساعت + گرد

- «پاد» را همه ما در واژه‌های دیگری هم دیده‌ایم، مثلاً در پادزهر. پاد به معنی نقیض و مخالف است و معنی واژه پس از خود را وارونه می‌کند.
- «ساعت» را هم که خوب، می‌دانیم که چیست. البته در واژه پادساعت‌گرد منظور از ساعت، جهت حرکت عقربه‌های ساعت است.
- «گرد» از «گشتن» می‌آید. از نظر دستور زبان فارسی «گرد» بن مضارع مصدر «گشتن» است. (برای ساختن بن مضارع از هر مصدر، فعل امر مخاطب آن را می‌سازیم و «ب» را از آغاز آن برمی‌داریم.) نمودار زیر را ببینید.

گشتن ← بگرد ← گرد

چند مثال دیگر از بن مضارع را در زیر می‌بینید.

مصدر ← بن مضارع

گفتن ← گو

رفتن ← رو

خندیدن ← خند

حالا به کل واژه پادساعت گرد دقت کنید. معنی کل این واژه را اجزای آن به خوبی می‌رسانند:

پادساعت گرد = چیزی که در خلاف جهت چرخش عقربه‌های ساعت می‌گردد.

نمی‌دانم این واژه پادساعت گرد از چه وقتی در زبان فارسی به کار می‌رود. فرض کنید نخستین بار چندصد سال پیش یک مهندس ایرانی هنگام نوشتن کتابی درباره ساختن چرخ آسیا به این مفهوم نیازمند شد و این واژه را ساخت. این که چرا او به جای «پادساعت گرد» «پادساعت چرخ» را به کار نبرد، پرسش به جایی است. ولی پرسش مهم‌تر این است که چرا او یک واژه کاملاً تازه و بی‌معنی را برای این مفهوم به کار نبرد؟

فرض کنید واژه پادساعت گرد در فارسی نبود و به جای آن یک واژه ساده و کاملاً جدید را به کار می‌بردیم. مثلاً به جای پادساعت گرد می‌گفتیم جیمبو، و لابد به جای ساعت گرد هم می‌گفتیم زیمبو. آیا واقعاً فرقی داشت؟

این چرخ پادساعت گرد است.

نخیر! این چرخ جیمبو است!

؟

جیمبو = پادساعت گرد

واقعاً فکر کنید! آیا هیچ فرقی داشت؟ جز این که همه جای نوشته‌هایمان به جای پادساعت گرد، جیمبو نوشته می‌شد، فرق دیگری هم می‌کرد؟ می‌خواهم شما را به مهم‌ترین نتیجه این نوشته راهنمایی کنم: بله! فرق داشت!

فرض کنید به جای پادساعت گرد می‌گفتید جیمبو و به جای همه واژه‌های ترکیبی مثل آن یک چیز جدید و ساده دیگر می‌گفتید. (مثلاً به نمودار می‌گفتید زومبا، به برهم کنش می‌گفتید بینگو و...) آن وقت هرکدام از این مفاهیم علمی (که خیلی‌هایشان به خیلی‌های دیگر ارتباط مفهومی دارند) هرکدام برای خودشان یک نام متفاوت و مستقل داشتند. فرض کنید شما با هزار واژه علمی در رشته خود سروکار داشته باشید. آن وقت شما ناخودآگاه در گوشه‌ای از ذهنتان هزار واژه را ذخیره می‌کردید و آن‌ها را به کار می‌بردید. خب، آیا در این حالت اشکالی به وجود می‌آمد؟ البته که نه. باز هم می‌توانستید حرف بزنید و فکر کنید و بنویسید و هزار کار دیگر.

ولی اگر همان پادساعت گرد را به کار می‌بردید و بقیه واژه‌های ذهن شما نیز همه از اجزای کوچکتری ساخته شده می‌شدند (مثل برهم کنش، ابرسانایی، گشتاور، ...) آن وقت داستان فرق می‌کرد. آن وقت شما مجبور نبودید هزار واژه مستقل را همیشه در ذهن داشته باشید. بلکه می‌توانستید آن هزار کلمه را از مجموعه کوچک‌تری از واژه‌های پایه و مجموعه‌ای از «وند»‌ها بسازید. این موضوع چه قدر مهم است؟ باید بگویم که این موضوع بسیار بیشتر از آن چه که به نظر می‌رسد مهم است.

چند مثال دیگر از واژه‌های علمی که ساختار فارسی دارند را در زیر آورده‌ام. توضیحاتی را که برای هر واژه نوشته‌ام خوب ببینید:

واژه	توضیح	واژه‌های نزدیک	در زبان انگلیسی
آبرسانایی	از مصدر «رساندن» ساخته شده که در این واژه به معنی رساندن جریان الکتریکی است. پیشوند «آبر» نشان می‌دهد ماده مورد نظر ویژگی رساندن جریان را فراتر از حالت عادی دارد.	رسانا، نارسانا، ابرشارگی، ابرتقارن	superconductivity
گشتاور	گشتاور در اصطلاح دینامیک به کمیتی گفته می‌شود که باعث چرخیدن اجسام می‌شود و می‌بینیم که به خوبی با مصدر گشتن یا گردیدن رابطه دارد. می‌گوییم «گشتاور جسم را می‌گرداند».	گرداندن، گردش	torque
نمودار	از مصدر نمودن به معنی نشان دادن و آشکار کردن؛ شکلی که رابطه بین دو یا چند کمیت را به ما می‌نمایاند.	نمایش، نمایان	graph
چرخزاد	چرخزاد یا سیکلوئید به مسیر هندسی‌ای گفته می‌شود که یک نقطه روی محیط چرخ در حال غلتش از خود به جا می‌گذارد. در واقع حرکت روی مسیر چرخزاد یک حرکت دایره‌ای است که سرعت ثابتی در یک جهت به آن افزوده شده است.	چرخ، چرخیدن	cycloid
سیم‌لوله	در مدارهای الکترونیکی، به رشته‌های سیمی که روی استوانه‌ای پیچیده‌اند گفته می‌شود؛ سلونوئید.	سیم، لوله، سیم‌پیچ، پیچه	solenoid
گرانروی	گرانروی یا ویسکوزیته نشان‌دهنده مقاومت یک شاره در برابر حرکت است. نوعی ضریب اصطکاک، ولی برای مایعات و گازها. شاره‌ای که ضریب گرانروی‌اش بالاست، گران (سنگین) می‌رود.	مایع گرانرو (مثل عسل)	viscosity

به هر کدام از واژه‌های بالا که بنگریم، می‌بینیم که ساختار درونی‌شان بسیار نزدیک به معنای واقعی آن‌هاست. وقتی می‌گوییم «سیم‌لوله»، تنها با به‌زبان آوردن این واژه، معنای آن در ذهن خودمان و شنونده سخن‌مان نقش می‌بندد؛ حال آن که واژه «سلونوئید» به هیچ روی این گونه نیست.

فایده به‌کاربردن این واژه‌ها این است که فکرکردن را برای ما آسان می‌کنند. در این جا فارسی بودن واژه اهمیت‌ی ندارد؛ چیز مهم این است که هر واژه به خانواده بزرگ‌تری از واژه‌ها وابسته باشد. ولی از آن جا که ما در ارتباط‌های روزانه‌مان فارسی حرف می‌زنیم، واژه‌های علمی‌مان هم اگر از ساختار فارسی پیروی کنند و فعل‌ها و وندهای فارسی را به کار ببرند «منسجم» تر خواهند بود. اگر به جای این واژه‌ها معادل انگلیسی‌شان را به کار ببریم و مثلاً بگوییم «کانترکلاک‌وایز»، این واژه برای ما فارسی‌زبانان در حکم همان «جیمبو»ی سابق خواهد بود. البته این واژه برای انگلیسی‌زبانان مثل پادساعت‌گرد برای ماست و برای آن‌ها از اجزای کاملاً معنی‌داری ساخته شده است (counter+clock+wise). ولی از یک دنیای زبانی کاملاً متفاوت آمده است که ساختارش کاملاً با فارسی فرق دارد و بنابراین به‌کاربردن آن در زبان فارسی ساختار اولیه آن را کاملاً از بین می‌برد. «کانترکلاک‌وایز» در زبان فارسی یک واژه ساده و تک‌جزئی است و اجزایش هیچ مفهومی را به ما نمی‌رسانند.

وقتی به یک مسئله علمی فکر می‌کنیم، با تعداد زیادی از مفاهیم علمی گوناگون سروکار داریم. اگر برای نامیدن هر یک از این مفاهیم واژه‌های فارسی را به کار ببریم، فکرکردن را برای خودمان آسان‌تر می‌کنیم.

اگر می‌خواهید در این باره بیشتر بخوانید، کتاب زیر را ببینید:

داریوش آشوری، *بازاندیشی زبان فارسی: ده مقاله*، ویرایش دوم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.